

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع تعلیم و تربیت

دوره، ششم، شماره سوم

دوره هشتم، شماره سوم / ۳

نام جزوه: موضوع تعلیم و تربیت

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

۵	مقدمه.....
۲۰	انسان موجودی مختار.....
۲۵	تکامل انسان در پرتو اختیار.....

مقدمه

موضوع هر علم، آن عنوان جامعی است که مسائل آن علم بر محور آن دور می زند. و تمایز هر علم از علم دیگر نیز (بنابر مشهور) به موضوع آن است.

مثلاً، در علم حساب، از احوال و اعراض عدد بحث می شود، و در علم هندسه از مقادیر؛ پس موضوع علم حساب (عنوان جامعی که مسائل علم حساب بر محور آن دور می زند) عدد است، و موضوع علم هندسه، مقادیر.

اصولاً علوم در این که علم هستند با هم مشترکند و تمایز آنها به موضوع آنهاست؛ همانند اراده که مطلق است و تمایز آن از اراده دیگر به

۶ / موضوع تعلیم و تربیت

متعلق و مراد آن وابسته است؛ حَسَن اراده می کند کتاب بخواند و احمد اراده می کند غذا بخورد. هر دو در این که اراده کرده اند، مشترکند؛ ولی مراد و متعلق اراده آنان متفاوت است. حسن اراده خواندن و احمد اراده خوردن کرده است. علم نیز همین طور است، اصل علم مطلق و مشترک است و تمیز و جدایی هر علمی از علم دیگر به موضوع و عنوان جامع آن علم است.

انسان از جنبه های مختلف، موضوع برای علوم مختلف قرار می گیرد؛ جسم او و عوارض سلامت و بیماری آن، موضوع علم پزشکی؛ روان و رفتارها و عکس العمل های روانی او، موضوع علم روان شناسی است. از بُعد اجتماعی، موضوع بحث

دوره هشتم، شماره سوم / ۷

جامعه‌شناسی و از جهت اقتصادی و حقوقی،
موضوع علم اقتصاد و علم حقوق است و

موضوع تعلیم و تربیت - به معنای اصطلاحی
آن - نیز انسان است؛ در تعلیم و تربیت، انسان از همه
ابعادش مورد بحث قرار می‌گیرد.

چنانکه گذشت، تعلیم و تربیت عبارت است از
رشد عقلی و به فعلیت رساندن استعدادها و قوا، و
ایجاد وحدت و هماهنگی میان آنها برای به هدف
رسیدن انسان. بنابراین، آنچه مورد نظر است، اندیشه
و عقل و قوا و استعدادهای دیگری است که از
شؤون نفس انسان می‌باشند.

نفس انسان است که پشت دستگاههای مختلف
قرار گرفته از یک دستگاه می‌بیند، از دیگری

۸ / موضوع تعلیم و تربیت

می شنود، با دستگاهی دیگر سخن می گوید،
می بوید، می چشد، و یا با ابزاری اعمالی را انجام
می دهد؛ با پا راه می رود، با دست کارهایی می کند
و ...

با تعلیم و تربیت، نفس نورانی می شود، و با
نورانیت آن، همه ادراکات و افعال انسان نورانی
می گردد؛ وقتی نفس، آگاه و به مصالح و مفاسد آشنا
شود، و پرورش الهی پیدا کند تمام دستگاهها و
اعضای بدن در جهتی مثبت و در مسیر مطلوب و
شایسته به کار می افتد، و فطرت پاک الهی در انسان
متجلی می شود و انسان موحد می گردد.

پرورش یک بُعد بدون توجه به ابعاد دیگر
موجب عدم تعادل و هماهنگی در نیروهای انسان

دوره هشتم، شماره سوم / ۹

است؛ امام زین العابدین ((علیه السلام)) در رساله حقوق، به همین حقیقت اشاره می فرماید که تمام ابعاد انسان باید مورد اصلاح و تعلیم و تربیت قرار گیرد و به اطاعت خدا درآید:

«حقّ نفس بر تو این است که او را کاملاً در اطاعت خداوند متعال درآوری، و حقوق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و فرج را بپردازی و در این کار از خداوند منّان یاری بجویی»^۱. سپس امام ((علیه السلام)) به ذکر حقوق هر یک از این اعضا پرداخته اند.

در آیات و روایات بی شماری آمده که اصلاح نفس، اصلاح تمام حقیقت انسان است. و این بیانگر

۱۰ / موضوع تعلیم و تربیت

آن است که نفس، موضوع تعلیم و تربیت است که باید آگاه شود و درستکار گردد.

قرآن می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا»^۱، به طور قطع کسی که نفس را پاک و تزکیه کرد رستگار شد. و پیش‌وایان معصوم ((علیهم السلام)) فرموده اند: «کسی که نفسش را در خوشی‌ها و عیش‌هایش آزاد گذارد، بدبخت شده از حقیقت دور می ماند»^۲.

و فرموده اند: «کسی که نفسش را به کوشش و تلاش در راه اصلاح آن وادارد، سعادت‌مند می شود»^۳.

۱. سوره شمس، آیه ۹.

۲. شرح غرر، ج ۲، ص ۵۵۶.

۳. شرح غرر، ج ۵، ص ۲۵۸ و ۱۶۶.

دوره هشتم، شماره سوم / ۱۱

و نیز فرموده اند: «کسی که نفسش را به حال خود رها سازد و در اصلاح آن مسامحه ورزد، زیان می کند»^۱.

آیا انسان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؟

ممکن است کسی شایستگی و قابلیت انسان را برای تعلیم و تربیت منکر شود و بگوید: وجود انسان را شهوات گوناگون، طمع، حرص، درنده خوئی، شیطنت و... احاطه کرده، و انسان در ظلمات مادیّت، جهل، خودپرستی و... اسیر است و این همه مانع رسیدن او به نور و هدایت می شود؛ پس، چگونه می تواند تربیت یابد و هدایت پذیرد؟

پاسخ آن است که هر چند در انسان غرایز حیوانی نیز وجود دارد، و رذایل از غرایز حیوانی او سرچشمه می گیرد؛ اما فطرت توحیدی و شعله عشق الهی و چراغ فروزان عقل و آگاهی نیز در وجود انسان شعله‌ور است؛ و اگر برخی چون فرعون‌ها، نمرودها، معاویه‌ها، یزیدها و پیروان آنان به فطرت الهی خود پشت کرده و خود را در ظلمات گمراهی‌ها و خواسته‌های حیوانی به هلاکت ابدی دچار ساخته‌اند، دلیل عدم قابلیت انسان برای پذیرش تربیت و هدایت نمی‌شود؛ چرا که در مقابل، پیامبران بزرگوار و پیروان ایشان - که در مکتب وحی تربیت یافته‌اند - نیز وجود دارند که به قلّه‌های رفیع انسانیت و هدایت رسیده و نمونه‌های انسان

دوره هشتم، شماره سوم / ۱۳

کامل و الهی را در برابر بشریت به نمایش گذاشته اند. وجود چنان انسانهای الهی و ارجمند، برترین دلیل قابلیت انسان برای تربیت است.

فطرت توحیدی و الهی در انسان

حقیقت والایی که در وجود انسان نهفته است، برتر از تصوّرات مادی و قیاسات روزمره زمینی است. گوهر وجود انسان، لطیفه ای الهی و آسمانی است که با ارزشهای زمینی قیمت گذاری نمی شود؛ امیرمؤمنان، علی ((علیه السلام)) فرمود: «آگاه باشید که برای نفوس شما (انسانها) قیمتی جز بهشت نیست؛ پس آن را به بهای دیگری جز بهشت نفروشید»^۱.

این نفس دارای فطرتی است که به سوی اعلیٰ
علیین بال می کشد و نهاد خلقت آن بر خداشناسی و
خداجویی است:

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ همین

فطرت الهی است که او را به سوی ملکوت اعلیٰ فرا
می خواند، و شعله همین شوق و جذبه است که
گوهر انسان را از سایر موجودات متمایز می سازد و
به او شرف انسانی و خلعت تکریم می بخشد.
شناخت این فطرت آسان نیست؛ باید صفحه وجود
خویش را از پلیدی ها و ناپاکی ها پاک کرد، و دل را
بیدار ساخت، و چراغ عقل را برافروخت، و دیوار
زندان مادّیت را فرو ریخت و جان را از بندهای

دوره هشتم، شماره سوم / ۱۵

حیوانی آزاد نمود تا فطرت نورانی الهی متجلی گردد
و ظهور یابد. آن گاه است که انسان درمی یابد؛
کیست و حقیقت او چیست.

امام صادق((علیه السلام))فرمود:

«کسی که دل را از غفلت، و نفس را از شهوت،
و عقل را از جهالت نگاهدارد، در زمره آگاهان و
هشیاران در آمده است»^۱.

آنان که گوهر نفس انسانی را موجودی مادی
پنداشته اند، سخت در اشتباهند و قدر و منزلت انسان
را بسیار ناچیز و خوار ساخته اند؛ زیرا لازمه مادی
اندیشی آن است که انسان را موجودی بی اثر و
بیکاره و تماشاگر در صحنه بدانیم و جبر مادیّت را

۱. مصباح الشریعه، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، ص ۱۳.

بر همه امور و شؤون او حاکم شماریم، و هر تلاش و کوششی را از جانب او عبث و بیهوده پنداریم؛ زیرا هر چه صرفاً مادی است، محکوم جبر و قهر طبیعت و مادیت است، اما در بینش قهرمانان توحید و راه یافتگان به ملکوت، حقیقت انسان ارجمندتر و دامنه وجودی آن گسترده تر از همه کاینات است.

امیرمؤمنان، علی ((علیه السلام)) در بیان حیطة

وجودی انسان می فرماید:

«ای انسان! آیا می پنداری جثه ای خرد و

کوچک هستی؟ در حالی که عالم اکبر و جهان در تو

نهفته است»^۱. و امام صادق ((علیه السلام))

دوره هشتم، شماره سوم / ۱۷

می فرماید: «هیأت انسانی برترین حجّت الهی برآفریدگان است»^۱.

از کنار این موجود به سادگی نباید گذشت؛ اگر به ندای قرآن که می فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ؛ آیا در نفوس خویش نمی اندیشند؟» گوش فرا دهیم، به حقیقت مجرد خویش خواهیم رسید که «تن آدمی شریف است به جان آدمیت».

حقیقت انسان این جسد مادی نیست؛ «اگر انسان فقط همین جسد باشد، باید هر کس که جسمش سالم تر و جثه اش بزرگتر و تنومندتر است، انسانیت او بیشتر، خردمندتر، زیرک تر و داناتر باشد از کسی که جثه او کوچک تر و لاغرتر یا برخی از

اجزایش ناقص و بریده است. در حالی که در اکثر مردم امر به خلاف این است... به قول شیخ اجل سعدی: «نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر». چون نفس از عالم جسم نیست، به تقطیع (قطعه قطعه کردن) اجزای بدن، قطعه قطعه نمی گردد، و اصلاً دست هیچ آلت جسمانی بدو نمی رسد؛ نه شمشیر و تیر به او اصابت می کند و نه آب و آتش به او کارگر می شود؛ نه طعمه پرنده می شود و نه لقمه درنده. انسان خواب می بیند که سرش از بدن جدا شد و با این وجود، با چشم خود می نگرد سر به یک طرف افتاده و بدن به یک طرف، در این حال که چشم

دوره هشتم، شماره سوم / ۱۹

ظاهر بسته و در خواب است با کدام چشم
می بیند؟^۱.

درباره تجرّد روح و حقیقت نفس، دلایل زیادی
ذکر شده است^۲، که در این جا مجال تفصیل نیست.
برای آگاهی بیشتر به کتابهایی که در این موضوع
نوشته شده مراجعه شود.

حقیقت انسان، روح انسانی اوست که به بدن
مادّی تعلق داشته و بدن، وسیله و آلتی برای تکامل
آن است. فلاسفه اسلامی «نفس ناطقه و روح آدمی را
جوهری مجرد از علائق مادّه می دانند که این جوهر
نفیس، بالذات از مادّه و لوازم آن از قبیل زمان، مکان،

۱. معرفت نفس، استاد حسن حسن زاده، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. پاره ای از این دلایل را در جزوه ای مستقل تحت عنوان
«انسان از دیدگاه اسلام و مارکسیسم» بیان داشته ایم.

وضع، جهت و... مجرد است، و به حسب فعل، مستغنی از ماده نیست و تعلق آن به بدن، تدبیری است. و از ناحیه بدن با آن که بالذات تجرد دارد به کمالات لایق خود می رسد، و تعلق آن به بدن، به جهت تکمیل و تکامل است»^۱.

انسان موجودی مختار

با لحظه ای اندیشیدن در اعمال و افعال خویش می توانیم به وجود نیروی اختیار در خود پی برده و متوجه شویم که انسان؛ مانند جماد، محکوم عوامل خارجی نیست، و همچون گیاه مقهور طبیعت درونی و بیرونی نمی باشد، و مانند حیوان صرفاً اسیر دست غرایز باقی نمی ماند. در طبیعت، گرایشهای مختلف

۱. شرح برزادالمسافر، ملاصدرا، صص ۲ و ۳.

دوره هشتم، شماره سوم / ۲۱

و انتخاب، وجود ندارد؛ هر موجود صرفاً طبیعی؛ مانند جماد، نبات و حیوان فقط مسیر ویژه خود را پیموده و از اختیار و انتخاب برکنار است.

ولی انسان، پیشتر و بیشتر از آن که یک موجود طبیعی و مادی باشد، یک موجود الهی و ماورایی است. امتیاز و ارزش او در این است که مختار است، و به جهت برخورداری از این ویژگی است که مورد خطاب اوامر و نواهی خدای متعال قرار گرفته^۱ و نسبت به اعمال خود مسئول است. انسان با دارا

۱. سوره کهف، آیه ۲۹: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

بودن همین صفت، امانت دار خدا^۱ و لایق خلیفه^۲ الهی شده، و پیروزی انسان بر نیروهای طبیعی و غرایز حیوانی نیز از رهگذر این صفت امکان پذیر است.

میل ها و گرایشهای مختلف انسان - که در اعمال او موجب تزاخم با یکدیگر می شوند - دلیل و گواه بر این مدعا است؛ آنجا که انسان بر سر دوراهی حق و باطل قرار می گیرد، و یا میان راستگویی و دروغگویی، و هر خیر و شرّ دیگری واقع می شود، دو گوینده در درون او فریاد می کشد: یکی او را به سوی حق و درستی فرا خوانده و

۱ . «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»، سوره احزاب، آیه ۷۲.

دوره هشتم، شماره سوم / ۲۳

دیگری به سوی باطل می کشاند؛ تا این موجود کدام را ترجیح دهد و انتخاب نماید. در این حال ممکن است عوامل بیرونی هم به کمک یک طرف - یا هر دو طرف - بیایند و آن را تقویت نمایند. اما در هر صورت، انسان مختار است و توانایی دارد هر طرف را که بخواهد انتخاب کند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ همانا راه را به انسان نشان دادیم؛ خواه شکرگزار باشد - و حق را برگزیند - یا کفران ورزد - و به سوی باطل رود - .

ای انسان! خود را بشناس و به حقیقت خویش توجه کن و ارزش خود را دریاب. خداوند بر تو منت نهاد و صفت اختیار را به تو افاضه فرمود. و از

تو پیمان گرفت که به او رو کنی و به سوی او روی و به پرستش او همت گماری و از پیروی شیطان و باطل روی برتابی:

«الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ إِلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ»؛

ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید (و از او اطاعت و پیروی نکنید) که او برای شما دشمن آشکاری است، و آن که، مرا پرستید که این راه راست و صراط مستقیم است؟

تکامل انسان در پرتو اختیار

گفتیم: انسان از فطرت پاک توحیدی و از حقیقتی مجرد و از صفتی بزرگ یعنی اختیار برخوردار است. در مقابل، غرایز و قوایی نیز دارد که اگر در حدّ اعتدال قرار نگیرند و کنترل نشوند، انسانیت را ساقط می کنند.

اینک باید دید: آیا انسان، تکاملی تکوینی و طبیعی دارد یا اکتسابی؟ یعنی، آیا کمال را خود کسب می کند و به دست می آورد، یا کمال به خودی خود برای او حاصل می شود؟

«کمال» در اصطلاح، رسیدن به غایتی است که هر موجودی در پی آن است. همه موجودات به سوی غایتی و هدفی حرکت می کنند که برای آنها

تعیین شده است؛ گیاهان و حیوانات به سوی هدفی که از قبل برایشان تعیین شده می روند و کمالشان رسیدن به آن غایت و غرض است؛ اما انسان، غایت و هدف را خود برمی گزیند و وصول به آن را کمال خود می داند.

هنگامی که گفته می شود: چیزی کامل شده، معنایش این است که به هدف رسیده و غرضش تحقق یافته است^۱.

«اكتساب»، به معنی فراهم آوردن و به دست آوردن است؛ تکامل اکتسابی یعنی، آنچه با کوشش خود انسان پدید آید، باید به دنبال آن رفت؛ چرا که به دست آوردنی است و خودبخود پیدا نمی شود.

دوره هشتم، شماره سوم / ۲۷

وجود انسان ابعاد مختلفی دارد؛ در بُعد مادی، بدن زمینی و حیات طبیعی او با غرایز گوناگون قرار گرفته؛ و در بُعد معنوی، روح الهی و قوای آن و از جمله اراده و اختیار قرار دارد؛ به همین جهت انسان دارای دو گونه تکامل است:

- ۱ - تکامل مادی و جسمانی در بُعد طبیعی.
- ۲ - تکامل معنوی و نفسانی در بُعد روحی و

الهی.

قرآن کریم در مورد تکامل طبیعی انسان - که

تکوینی است - می فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ
ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^۱.

خداست که شما را از عنصر ناتوانی (نطفه
ضعیف) بیافرید. آن گاه پس از ناتوانی نیرو بخشید(و
شما را به جوانی و توانایی رساند)، آن گاه پس از
توانایی (جوانی) ضعف و سستی پیری قرار داد. هر
چه بخواهد می آفریند. و او بسیار دانا و توانا است.
در این آیه، تکوینی و طبیعی بودن تکامل مادی
و جسمانی انسان بیان شده که از نقطه ضعیف آغاز
می شود، و به مرحله جوانی که نهایت تکامل طبیعی
و تکوینی آن است می رسد، و پس از آن روبه

دوره هشتم، شماره سوم / ۲۹

ضعف رفته و با پیری و مرگ پایان می یابد؛ آیات ۱۲ سوره مؤمنون و ۷ و ۸ و ۹ سوره سجده نیز بیانگر این نوع تکامل است.

تکامل طبیعی دارای حدّ نهایی بوده و به زودی روبه افول می نهد. و انسانها در این تکامل یکسان و هماهنگند؛ زیرا این تکامل به دست آمدنی است نه بدست آوردنی؛ یعنی، جبراً و طبق قوانین و نوامیس طبیعی - که خدای متعال قرار داده - انجام می شود، و بر پایه حیات مادی تا مدّتی روبه رشد است، و آن گاه که به نهایت رشد خود(پایان حیات مادی و متلاشی شدن) رسید، پایدار نمی ماند و روبه افول می گذارد.

انسان از تکامل دیگری نیز برخوردار است که زمان و مکان، آب و هوا، تلاش و کوشش، رنج و زحمت و... آن را فرسوده نمی سازد، بلکه چه بسا سبب پیشرفت و بلوغ آن هم می شود؛ و آن تخلّق به صفات الله و وصول به خلیفه اللهی است. پایه این کمال، حیات معنوی انسان است، که بر خلاف حیات و تکامل مادی، اکتسابی است. البته زمینه این حیات در انسان وجود دارد ولی باید در رشد و به فعلیت رساندن آن بکوشد، رشد و فعلیت حیات معنوی در گرو اعمال شایسته انسان و اکتسابی است.

اولاً: نفس انسان نیرویی به نام «اراده» دارد، پیش از هر کار و پیش از آن که اراده به مراد تعلق بگیرد، انسان نسبت به انجام یا ترک آن مختار است؛

دوره هشتم، شماره سوم / ۳۱

پس از آن که علم و شوق کاری در انسان پیدا شد و خواهان آن گردید، اراده به آن تعلق می گیرد. در این هنگام اگر قدرت انجام دادن آن را داشته باشد در پی کسب آن برمی آید و آن را به دست می آورد.

ثانیاً: نفسِ توانا، عاقل و مختار انسان مورد خطاب خدای متعال قرار گرفته، مکلف به انجام اوامر و ترک نواهی است؛ در صورتی که اوامر او را انجام ندهد و از تکالیف او سرباز زند، مورد عقوبت و عذاب او واقع، می شود و اگر در پی انجام اوامر باشد، سزاوار ثواب و پاداش او است. و همین طور در ترک معاصی و نواهی، مستحقّ ثواب و در انجام آنها، سزاوار کیفر و عذاب می گردد.

اگر کمال معنوی اکتسابی نبوده و به طور طبیعی و جبری پدید می آید، هر نوع تکلیف و امر و نهی لغو، و پاداش ها بیهوده و کیفرها ستم بود؛ و بدیهی است که از خدای حکیم و متعال، لغو و ستمی صادر نمی شود.

ثالثاً: اگر رسیدن به کمال معنوی مانند تکامل طبیعی، به طور جبری و خودبخود انجام می گرفت، صفت اختیار و قدرت برخواستن و نخواستن و انجام دادن و انجام ندادن، لغو و بیهوده می بود، و خدایی که این صفت را به انسانها افاضه فرموده، از لغو و عبث منزّه است، زیرا او حکیم است.

رابعاً: انسان، روزی که متولد می شود چیزی نمی داند؛ اما استعداد شناخت و یادگیری در او

دوره هشتم، شماره سوم / ۳۳

هست و با گذشت زمان در نتیجه معرفت و شناخت به ظهور می رسد. یکی از ویژگیهای انسان همین نیروی ارزیابی و شناخت است که می تواند خوب و بد، زشت و زیبا، و حقّ و باطل را تشخیص دهد و از حقایق آگاه شود. معرفت و شناخت، اکتسابی و به دست آوردنی و مقدّمه کمالات اکتسابی دیگر است. انسان با شناخت خدا، هستی، دنیا و آخرت، تعلیمات الهی و ارزشهای اخلاقی در پی کسب ارزشها و نیل به سعادت می رود.

اگر وصول به کمال معنوی و انسانی بدون اکتساب و بطور طبیعی انجام می شد، کسب معرفت و شناخت حقیقت و عدم حقیقت پوچ و بیهوده بود، و دانستن و ندانستن خوبیها و بدیها نقشی در تکامل

انسان نداشت؛ نه انسان را به کمال نزدیک می کرد و نه موجب عقب ماندگی او می شد. و همانطور که جسم مادی یا گیاه، بدون معرفتِ زیبایی کمال و زشتی عدم کمال، جبراً مسیر رشد طبیعی خود را تا نهایت و وصول به غرض و غایت می پیمایند، روح انسانی نیز در سیر به سوی کمال معنوی خود نیازمند به معرفت و شناخت خوبی و بدی نبود؛ در صورتی که قطعاً کمال معنوی بدون معرفت و شناخت حقیقت و مسائل آن حاصل نمی شود.

خامساً: شناخت، خود یک کمال اخلاقی و از مفاهیم ارزشی برای انسان محسوب می شود. و از اصول قطعی ارزشهای اخلاقی آن است که اکتسابی باشد، و در کمالات طبیعی و جبری مسأله ارزش

دوره هشتم، شماره سوم / ۳۵

اخلاقی مطرح نیست؛ بر این اساس، کمالات معنوی که از ارزش اخلاقی برخوردارند باید اکتسابی باشند. قرآن کریم در زمینه اکتسابی بودن کمال انسانی آیات بسیاری دارد که از آن جمله است:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱؛ برای انسان، چیزی جز آنچه با کوشش و تلاش بدست می آورد نیست. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»^۲؛ هر نفسی، آنچه خود به دست می آورد، به سود یا زیان اوست. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^۳؛ هر نفسی، در گرو عملی است که انجام داده است.

۱. سوره نجم، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۸.